



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: استعمال

تاریخ: ۲۹ مهر ۱۳۹۲

موضوع جزئی: مطلب چهارم: استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد (اهمیت بحث - تنقیح محل نزاع) مصادف با: ۱۵ ذی الحجه ۱۴۳۴

سال: پنجم

جلسه: ۲۲

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

اهمیت بحث:

در مسئله استعمال در اکثر از معنای واحد نکته‌ای که درباره آن بحث مختصری داشتیم اهمیت این بحث بود، گفتیم این بحث تأثیرات زیادی در فقه دارد، التزام به جواز یا عدم جواز استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد آثار متفاوتی به دنبال دارد که به دو مورد از آثار آن اشاره می‌کنیم تا به اثر این بحث در فقه پی ببریم.

مورد اول:

در مسئله اذان و اقامه دلیلی داریم به این مضمون که «لا صلاة الا بالأذان و الاقامة»، یعنی در واقع ظاهر این دلیل و بعضی از ادله مشابه آن این است که اذان و اقامه در نماز واجب است لکن دلیل منفصل دیگری وارد شده که دلالت می‌کند بر اینکه اذان مستحب است نه واجب، حال اگر این دو دلیل را کنار هم بگذاریم از یک طرف ظاهر دلیل اول این است که اذان و اقامه در نماز واجب است و ظاهر دلیل دوم این است که اذان در نماز واجب نیست و جمع بین این دو دلیل اقتضاء می‌کند امر متعلق به اذان در دلیل اول بر استحباب حمل شود و گفته شود اذان در نماز مستحب است و این به خاطر دلیل دوم است که اذان را در نماز واجب ندانسته، پس دلیل دوم موجب شد که ما در ظهور دلیل اول تصرف کنیم و بگوییم اذان مستحب است، در نتیجه اذان در نماز مستحب و اقامه واجب است؛ چون در دلیل دوم چیزی مربوط به عدم وجوب اقامه نیامده است.

اگر استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد جایز باشد می‌توان گفت امر، نسبت به اقامه ظاهر در وجوب و نسبت به اذان ظاهر در استحباب است، یعنی نتیجه این بشود که امر وارد شده در دلیل اول در مورد اذان به معنای استحباب و در مورد اقامه به معنای وجوب است؛ یعنی امر هم در وجوب استعمال شده و هم در استحباب، وجوب نسبت به اقامه و استحباب نسبت به اذان. پس ظاهر عبارت «لا صلاة الا بالأذان و الاقامة» این است که امر به اذان و اقامه می‌کند و با ملاحظه دلیل دوم که استحباب را در مورد اذان ثابت کرد می‌گوییم اذان مستحب و اقامه واجب است و این حاکی از این است که امر به اذان و اقامه هم در وجوب استعمال شده و هم در استحباب، یعنی در دو معنی استعمال شده، پس اگر استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد جایز باشد در این جا می‌توان گفت مجموعه این دو دلیل در مورد اذان و اقامه اقتضاء می‌کند در دلیل اول که امر به اذان و اقامه شده، یک لفظ یعنی امر در دو معنای متفاوت یعنی وجوب و استحباب استعمال شده باشد.

اما اگر بگوییم استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد جایز نیست دلیل منفصل با اینکه فقط می‌گوید اذان واجب نیست اما ما را ملزم می‌کند به اینکه در دلیل اول هم یک معنی را اراده کنیم؛ چون طبق فرض، استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد جایز نیست لذا باید بگوییم امر به اذان و اقامه در یک معنی بکار رفته و آن استحباب است چون دلیل دوم عدم وجوب را نسبت به اذان ثابت کرده لذا آن معنی نمی‌تواند وجوب باشد بلکه یا باید گفته شود این امر ظهور در استحباب دارد یعنی هم اذان مستحب است هم اقامه و یا حداقل آن معنای اراده شده باید جامع و قدر مشترک بین وجوب و استحباب باشد چون اگر بخواهد اذان مستحب و اقامه واجب باشد منجر به استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد خواهد شد که طبق فرض جایز نیست.

خلاصه اینکه اگر استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد را جایز بدانیم می‌توان گفت در جایی که دو دلیل داریم که یکی می‌گوید: «لا صلاة الا بالاذان و الاقامة» و دیگری می‌گوید: اذان واجب نیست بلکه مستحب است، امر در دو معنای متفاوت استعمال شده که یکی واجب (اقامه) و دیگری مستحب (اذان) می‌باشد. اما اگر استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد را جایز ندانیم نمی‌توان از امر یک معنی را بیشتر اراده کرد لذا باید بگوییم اذان و اقامه در یک معنی استعمال شده که آن معنی یا استحباب است یعنی بگوییم اقامه هم مثل اذان مستحب است؛ چون اذان به قرینه دلیل دوم واجب نیست لذا آن معنای اراده شده نمی‌تواند وجوب باشد و یا آن معنای اراده شده قدر جامع بین وجوب و استحباب است؛ یعنی اگر امر به اذان هم بر استحباب حمل نشود چون امر نسبت به اقامه ظهور در وجوب دارد می‌گوییم امر در قدر جامع بین وجوب و استحباب که مطلق الطلب یا رجحان باشد ظهور دارد؛ پس نمی‌توان امر را در دو معنی استعمال کرد و گفت اذان مستحب و اقامه واجب است؛ چون استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد لازم خواهد آمد که طبق فرض جایز نیست.

مرحوم آقای خوبی فرموده اقامه هم مستحب است چون امر به اذان به قرینه دلیل دوم بر استحباب حمل می‌شود و اگر بخواهیم امر نسبت به اقامه را بر وجوب حمل کنیم استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد لازم خواهد آمد.^۱

مورد دوم:

عَنِ الْوَشَاءِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) «أَنَّ كَرِهَ سُورَ وَكَلِدِ الزَّنَا وَ الْيَهُودِيَّ وَ النَّصْرَانِيَّ وَ الْمُشْرِكِ وَ كُلِّ مَا خَالَفَ الْإِسْلَامَ وَ كَانَ أَشَدَّ ذَلِكَ عِنْدَهُ سُورُ النَّاصِبِ»^۲؛ و شاء می‌گوید: امام صادق (ع) از سُور ولد الزنا، یهودی، نصرانی، مشرک و هر کسی که مخالف اسلام بود کراهت داشتند و کراهتشان نسبت به سُور ناصبی بیشتر بود.

بنا بر قول به نجاست یهودی، نصرانی، مشرک و امثال آنها کراهت در اینجا تحریمی است؛ یعنی سُور آنها حرام است اما ولد الزنا مسلمان بوده لذا نمی‌توان کراهت را در مورد او هم تحریمی دانست. اینجا اگر استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد را جایز بدانیم می‌گوییم کراهت سُور در مورد ولد الزنا به معنای کراهت مصطلح است اما در مورد یهودی و امثال آن کراهت

۱. مستند العروة، ج ۱۳، ص ۲۴۳.

۲. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۲۲۳.

تحریمی است، می‌گوییم اشکال ندارد «کره» لفظی است که در دو معنی استعمال شده که یکی همان کراهت مصطلح است نسبت به سؤر ولد الزنا و دیگری کراهت تحریمی است نسبت به سؤر یهودی و امثال آن.

اما اگر گفتیم استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد جایز نیست در این صورت باید کراهت در مورد سؤر ولد الزنا را به همان معنایی بگیریم که در مورد سؤر یهودی و امثال آن گفتیم، یعنی کراهت را به معنای تحریم بگیریم و بگوییم سؤر ولد الزنا هم حرام است لذا مرحوم علامه^۱ در منتهی می‌گوید کراهت در مورد ولد الزنا هم تحریمی است.

تنقیح محل نزاع:

استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد یعنی چه؟ لفظ را در بیش از یک معنی استعمال کردن به چه معناست؟ جهت روشن شدن محل نزاع لازم است به دو نکته اشاره شود:

نکته اول: مسئله اصلی در این رابطه این است که بگوییم یک لفظ استعمال شود ولی چند معنی اراده شود، پس اساس در این بحث، تعدد معانیست لذا به هر نحوی که این تعدد معانی نباشد و معنی یکی باشد از محل نزاع خارج است، با توجه به این نکته موارد زیر از محل نزاع خارج است:

اول: استعمال لفظ در جامع بین چند معنی از محل نزاع خارج است؛ چون جامع بین چند معنی متعدد نیست بلکه یک معناست مثل جامع بین وجوب و استحباب که یک چیز بیشتر نیست، لذا اگر لفظی در جامع بین چند معنی استعمال شود از محل نزاع خارج است؛ چون لفظ در اکثر از معنای واحد استعمال نشده بلکه در معنای واحد استعمال شده است.

دوم: همچنین استعمال لفظ در مجموع بما هو مجموع هم از محل نزاع خارج است چون استعمال لفظ در معانی متعدد نیست، درست است که مجموع، خودش دارای افرادی است اما یک معنی بیشتر نیست مثل کل که دارای اجزاء است ولی یک معنی را بیشتر افاده نمی‌کند گرچه اجزاء متعدد دارد.

نکته دوم: در مورد تعدد معناست؛ یعنی معانی متعدد باید مستقل باشند و لفظ در هر معنایی به نحو استقلالی استعمال شود به گونه‌ای که لفظ کاشف از هر یک باشد استقلالاً؛ به عبارت دیگر کأن این استعمال به منزله دو استعمال مستقل است و مثل این است که یک بار لفظ در معنای اول استعمال شده باشد و بار دیگر در معنای دوم و به جای اینکه تکرار شود، یک استعمال بیشتر نیست ولی گویا همین لفظ یک بار استقلالاً کاشف از معنای اول است و یک بار هم استقلالاً کاشف از معنای دوم است؛ به بیان دیگر کشف واحد است نه متعدد لذا با توجه به این مطلب موارد زیر از محل نزاع خارج است:

اول: فرض کنید شما می‌خواهید معنایی را تفهیم کنید لکن این معنی بما هو مراد نیست بلکه بما انه فرداً لمعنی آخر مراد است؛ مثلاً وقتی می‌گویید: «اکرم العلماء» هر کسی را که متصف به وصف عالم باشد شامل می‌شود، اینجا العلماء معانی متعدد دارد و هر کسی را که متصف به صفت علم باشد شامل می‌شود ولی کشف واحد است و به یک کشف همه را در بر می‌گیرد؛ به عبارت دیگر این معانی مستقل از یکدیگر نیستند و شمول عام استغراقی نسبت به افرادش به گونه‌ای است که

۱. حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ص ۲۷.

این افراد مستقل از یکدیگر نیستند و اگر از عام مصادیق و افراد اراده شود به منزله استقلال نیست و این گونه نیست که «العلماء» مستقلاً یک بار در «زید»، یک بار در «عمرو» و بار دیگر در «بکر» استعمال شده باشد لذا عام استغراقی از محل بحث خارج است و عنوان استعمال لفظ در معانی متعدد شامل آن نمی‌شود؛ چون شمول عام استغراقی نسبت به مصادیقش استقلالی نیست؛ چون لفظ عام به کشف واحد کاشف از جمیع است. پس لفظ باید بر معانی متعدد دلالت کند و این معانی متعدد مستقل از یکدیگر باشند یعنی لفظ کاشف از معنای اول باشد استقلالاً و کاشف از معنای دوم هم باشد استقلالاً.

دوم: فرض کنید لفظی در دو معنی استعمال شود لکن یکی از آن معانی معنای مطابقی باشد و دیگری معنای ضمنی یا یکی معنای مطابقی باشد و دیگری التزامی، در این صورت هم صدق نمی‌کند گفته شود لفظ در اکثر از معنای واحد استعمال شده است؛ چون استقلال ندارند و شرط استقلال موجود نیست، استعمال یک لفظ در اکثر از معنای واحد به این معناست که یک لفظ در چند معنی به نحوی که از یکدیگر مستقل باشند استعمال شود ولی در جایی که لفظ دو معنی داشته باشد که یکی مطابقی و دیگری ضمنی یا التزامی باشد این دو معنی از یکدیگر مستقل نیستند لذا چنین استعمالی از محل نزاع خارج است.

خلاصه: در بحث استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد دو نکته باید مورد توجه قرار گیرد:

اول: معانی باید متعدد باشند، با توجه به این نکته مواردی مثل استعمال لفظ در جامع و مجموع بما هو مجموع از محل بحث خارج می‌شود چون هیچ کدام از اینها متعدد نیستند.

دوم: معانی باید مستقل باشند، با توجه به این نکته مواردی مثل استعمال لفظ در دو معنی که یکی مطابقی و دیگری ضمنی یا التزامی باشد از محل بحث خارج است، همچنین استعمال لفظ عام در مصادیقش از محل بحث خارج است چون در این موارد با اینکه معانی متعدد است اما مستقل نیستند.

«والحمد لله رب العالمین»